

پیروزی در جنگ با تروریسم*

نویسنده: رابرت ام. کاسیدی

مترجم: محمود فیروزی

فصلنامه مطالعات بسیج، سال هشتم، شماره ۲۷ و ۲۸، تابستان و پاییز ۱۳۸۴

چکیده

نویسنده در این مقاله ضمن مقایسه جنگ چریکی و جنگ متعارف، به ضعفهای ارتش آمریکا در زمینه مقابله با شورشگری و جنگ چریکی در سطح فرهنگ نظامی، دکترین و آموزش اشاره کرده است. در ادامه مقاله، جنگهای سرخپوستان و شکست چریکها، شورش فیلیپین، شورشهای آمریکای لاتین و مجمع‌الجزایر کارائیب و جنگ ویتنام را مورد بررسی قرار می‌دهد و درسهای گرفته شده و اصول تدوین شده بر اساس این تجارب را یادآوری می‌کند. در این مقاله اظهار عقیده شده است که نیروی زمینی در زمینه درس گرفتن از این تجارب ضعیف عمل کرده و این درسها را برای آموزش نیروهای نظامی آمریکا مورد استفاده قرار نداده و بیشتر بر روی الگوی جنگ بزرگ متمرکز بوده است. اما تفنگداران دریایی آمریکا اولین واحد ارتش آمریکا بوده که این تجارب را در قالب یک جزوه آموزش در اختیار نیروهای خود قرار داده است. در پایان با تأکید بر لزوم هماهنگ شدن ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و نظامی شورش، چنین نتیجه‌گیری شده است که شورش صرفاً راه‌حل نظامی ندارد و باید راه‌حل همه‌جانبه برای آن یافت.

کلیدواژه‌ها

شورش، ضدشورش، جنگ چریکی، اطلاعات، نیروی مردمی، عملیات آرام‌سازی، تأمین امنیت، چریک

* Robert M. Cassidy, "Winning the War of the Flea", *Military Review*, September – October 2004, pp.41-46.

ارتش آمریکا در طول تاریخ نظامی این کشور هیچ‌گاه برای جنگ آینده آمادگی نداشته است. از این رو یکی از دغدغه‌های اساسی فرماندهان ارتش آمریکا پیش‌بینی و اتخاذ آمادگی‌های لازم برای جنگ آینده بوده است. ناکامی و شکست آمریکا در سرکوب شورشی‌های کنونی عراق، حکایت مناسبی از عدم پیش‌بینی مناسب و تجربه شکست خورده آمریکا در مقابله با شورش است. تجربه جنگ افغانستان و جنگ عراق پرده از مشکلات بسیار زیاد ارتش آمریکا برداشت و نشان داد که دکترین و بسیاری از تاکتیکها و ساختار نیروهای آمریکا در این جنگها ناکارآمد است. این منازعه همچنین مشکلات کاربرد واژگانی را در زمینه قبولاندن خود به افکار عمومی داخلی و خارجی آشکار ساخت. برای مثال این منازعه از سوی مقامات آمریکایی به عنوان شورش، تروریسم، جنگ چریکی کلاسیک و یا جنگ شبکه‌ای قلمداد شده است.

به‌زعم آمریکاییها شورش موجود در عراق، نمایانگر شکلی از جنگ شورشگری در قرن جدید است که شناسایی ماهیت آن مستلزم تجزیه و تحلیل دقیق ابعاد سیاسی و نظامی این منازعه است.

ارتش آمریکا در حال درس گرفتن از اشتباهات و شکستهای خود در افغانستان و عراق است تا با اتخاذ استراتژی جدید، دکترین نظامی‌اش را مورد بازنگری قرار داده و سربازان و افسران خود را با این منازعه تطبیق دهد.

این واقعیت که طراحان نظامی آمریکا در عراق این احتمال را مورد توجه قرار نداده بودند که ممکن است مقاومت مستمر و سازمان‌یافته به اوج خود برسد و شدت بگیرد و تبدیل به شورش شود، بیانگر آسیب‌شناسی است که دولت و ارتش آمریکا را مبتلا کرده است؛ یعنی نه تنها ناتوانی در شناسایی آغاز شرایط شورش، بلکه عدم توجه به نشانه‌های اولیه و جلوگیری از رشد آن قبل از آنکه بتواند قدرت حرکت اولین را پیدا کرده و سپس اوج بگیرد. شناسایی دیر هنگام شورش بسیار پرهزینه و زیانبار است؛ چرا که شورشگران این فرصت را در اختیار دارند که قبل از مواجهه با مقابله سازمان یافته ضدشورش، جای پا و نقطه اتکا به دست آورند. ناتوانی در شناسایی و کشف علائم شورش در مراحل آغازین آن در عراق، توأم با واکنشهای تردیدآمیز و ناهماهنگ، به لحاظ سازگاری رویکردهای سیاسی و نظامی، به شورشگران زمان و فرصت داد تا خود

را در میان مردم پنهان کنند و اقدامات خود را هماهنگ و یکپارچه سازند، درحالی که نیروهای امنیتی سردرگم و بی‌هدف دور خود می‌چرخیدند.

با توجه به ماهیت و ابعاد شورش، دولت‌ها برای مقابله با شورش، به طرح‌های ادغام شده سیاسی، امنیتی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و روانی نیاز دارند. برخی اندیشمندان بر اساس بررسی‌های صورت گرفته، تئوری‌هایی مشابه نظریات شورشگری مبنی بر هماهنگ‌سازی عملیات سیاسی و نظامی برای جلب حمایت و تأمین وفاداری مردم پایه‌ریزی کرده‌اند. برای این صاحب‌نظران، استراتژی متشکل از عوامل نظامی و غیرنظامی که در مبارزات موفقیت‌آمیز علیه شورش به اجرا درآمد، ماهیت چندبعدی جبهه‌های مختلف جنگ‌های شورشگری و ابعاد مبارزات ضدشورش را به روشنی نشان می‌دهد. از این رو موفقیت نیروهای ضدشورشگر از طریق به‌کارگیری چارچوب استراتژیک و همه‌گیر و به هم پیوسته، که مقابله با تمامی جنبه‌های شورش را در خود جمع داشت، امکان‌پذیر شد. بر همین اساس راهبرد جنگ‌های ضدشورش، عملیاتی پیچیده است که نیازمند متحد ساختن و ایجاد هماهنگی میان ارگانها، منافع و مفاهیم مختلف است.

به اعتقاد برخی از صاحب‌نظران، ۹۰ درصد مقابله با شورش؛ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و تنها ۱۰ درصد آن بعد نظامی است. لذا اولین چیزی که هنگام تفکر در نوع عملیاتی که یک دولت باید در مقابله با شورش انجام دهد این است که هیچ راه‌حل صرفاً نظامی وجود ندارد؛ چرا که شورش اصولاً یک اقدام نظامی نیست. از سوی دیگر این یک حقیقت بدیهی در مورد ضدشورش است که ملتی وفاداری و حمایت خود را به طرفی اعلام می‌کند تا بهتر از او حفاظت کند. بر همین اساس بالاترین اولویت شورشگران این است که مردم احساس امنیت نکنند. شورشگران از طریق خشونت و خونریزی و نشان دادن ناتوانی حکومت در حفظ نظم و امنیت، درصدد ایجاد جو وحشت هستند تا از این طریق نقاط ضعف حکومت را برجسته کنند. اقدامات خشونت‌آمیز از قبیل بمب‌گذاری‌های انتحاری در عراق به منظور تضعیف روحیه مردم و کاهش اعتماد و اطمینان به توانایی دولت در تأمین امنیت مردم صورت می‌گیرد. از اینجا عدم تقارن اقدامات شورش و ضدشورش شروع می‌شود. شورشگران نمی‌خواهند و نمی‌توانند دشمنان خود را از لحاظ نظامی شکست دهند؛ آنها صرفاً

می‌خواهند از شکست اجتناب کنند. شورشگران بدان امید بسته‌اند که مختل شدن زندگی روزانه مردم توسط عملیات ضدشورش نیروهای امنیتی، مردم را از مقامات دولتی بیشتر دور کند و این احساس را در مردم به وجود آورد که نیروهای امنیتی سرکوبگر هستند نه حافظ امنیت مردم.

هدف نگارنده مقاله یادآوری تجارب گذشته آمریکا در جنگ با سرخپوستان، شورش فیلیپین، آمریکای لاتین و ویتنام است تا از آن به عنوان مقدمه‌ای برای شناخت جاهایی که آمریکا به‌ویژه در عراق، به لحاظ عملیات ضدشورش اشتباه کرده است و مشخص شدن چالش‌های پیش‌روی نیروهای نظامی آمریکا در منازعات فعلی آن کشور در عراق و منازعات آینده در عرصه مبارزه با شورش مورد بهره‌برداری قرار گیرد و بدین‌وسیله چگونگی روش‌های طراحی، عملیات و الزامات ضدشورش را تعیین و مشخص کند.

جنگ ضدچریکی یا «جنگ بر ضد کک»^{*}، به مراتب دشوارتر از انجام عملیات بر ضد دشمنانی است که بر اساس اصول و قواعد متعارف می‌جنگند. دشمنان آمریکا در جنگ جهانی بر ضد تروریسم، از جمله دشمنانی که با «شبکه» و «پایگاه اصلی» (القاعده) در ارتباط هستند، در عراق و افغانستان مانند کک در حال جنگیدن با آمریکا می‌باشند. آنها که با استفاده از ترور، به ایالات متحده آمریکا در داخل و خارج از این کشور حمله می‌کنند، تلاش می‌کنند اقدامات و عملیات نیروهای ائتلاف را از طریق کاربرد تاکتیک‌های چریکی مختل و با استفاده از بمب‌گذاریها، جنگ در عراق و جاهای دیگر را طولانی و اراده آمریکا را برای ایستادگی و مقاومت تضعیف نمایند.

جنگ بر ضد القاعده و طرفدارانش می‌تواند به عنوان یک عملیات ضدشورش جهانی تلقی شود که در آن ایالات متحده و هم‌پیمانانش تلاش می‌کنند پایگاه اصلی و دیگر گروه‌های تروریستی شبکه‌ای و سازمان یافته را که در مناطق فاقد حاکمیت یا دارای حاکمیت ضعیف - که مردم فقیر و بیچاره آن مناطق برای بقای حیات خود دست و پا می‌زنند - به دنبال پناهگاه و تدارکات و جذب نیرو هستند محاصره و نابود کنند.

^{*} چریک در مقایسه، مانند کک می‌جنگد و از نقاط ضعف سگ بهره می‌برد. سگ در مقابله با کک باید از همه چیز دفاع کند در حالی که دشمن او چابک و بسیار کوچک و در هر جا پراکنده است. بر اساس تئوری، اگر جنگ طولانی شود از خستگی و فرسودگی روحی تسلیم می‌شود بدون اینکه حتی چیزی پیدا کند که روی آن دهان خود را ببندد و یا جنگ‌ل‌هایش را بر آن بکشد.

اولویت ارتش آمریکا برای قواعد جنگ بزرگ از گذشته تاکنون، ارتش را از مطالعه جدی عملیات ضدشورش بازداشته است. در نتیجه، ارتش آمریکا نتوانسته است درسهای زیادی از عملیاتهای موفقیت‌آمیز ضدشورش بگیرد. از آنجایی که مبارزه با شورشیان برای آینده قابل پیش‌بینی، مأموریت اصلی ارتش آمریکا باقی خواهد ماند، بهتر است درسهای داده شده و تجربه شده را آموخت یا اینکه آنها را در جریان نبرد دوباره بیاموزد و تجربه کند. با ذهنیتی درست و آگاهی گسترده‌تر و عمیق‌تر در مورد درسها از موفقیت‌های گذشته، می‌توان در جنگ بر ضد کک پیروز شد. ارتش در جنگهای ضدچریکی با موفقیت جنگیده است. با وجود این، تناقضی که از لشکرکشی آمریکا به ویتنام به دست می‌آید این است که به دلیل اینکه این تجربه به عنوان یک امر نفرت‌انگیز در هسته فرهنگ ارتش آمریکا تلقی شد، درسهای دشوار آموخته شده در آنجا در زمینه جنگهای چریکی، در حافظه سازمانی ارتش آمریکا حفظ و ریشه‌دار نگردید. تلاشهای فرهنگی ارتش ایالات متحده برای خلاصی از شیخ و کابوس ویتنام که با شعار کهنه «ویتنام‌های دیگری نمی‌خواهیم» متجلی شد، ارتش را به عنوان ویتنام، تقریباً به‌طور اختصاصی بر روی اولویت فرهنگی اصول و قواعد جنگ بزرگ متعارف متمرکز بوده است.^(۲)

دکترین ارتش آمریکا، اصطلاح «ضدشورش» را در مقوله‌های بی‌خطر عملیات تثبیت و پدافند داخلی کشورهای خارجی قرار می‌دهد. در تجارب تاریخی ارتش ایالات متحده، از جنگهای کوچک، درسهای زیادی وجود دارد اما درسهای جنگ ویتنام بیشترین حجم و فراوانی را به خود اختصاص داده و کمترین استفاده از آنها شده است. پایان جنگ سرد این مسئله را غیرمحمتمل ساخته است که جنگ متعارف یا متقارن دوباره به نرم و هنجار تبدیل شود. ضمن اینکه ارتش آمریکا در حال انجام تلاشهای عملی است تا فرهنگ و ذهنیت خود را تغییر دهد. مقامات ارشد غیرنظامی و نظامی ارتش و تشکیلات وزارت دفاع متوجه شدند تغییر در فرهنگ ارتش پیش‌شرط لازم برای اتخاذ رویکردهای خلاق و ابتکاری در قبال دورنمای پیچیده‌تر امنیتی است که در آن دشمنان، استراتژیها و تاکتیکهای نامتعارفی اتخاذ می‌کنند تا برتری تکنولوژیکی ایالات متحده را در یک جنگ متعارف و سنتی تضعیف کنند.

فرهنگ نظام، مجموعه اعتقادات و دیدگاههای نهادینه شده در درون ساختار و

تشکیلات ارتش است که اولویتهای آن سازمان را در مورد زمان و چگونگی کاربرد نیروی نظامی تعیین می‌کند. گرایشها فرهنگی می‌تواند از بروز خلاقیتها و ابتکارها در شیوه‌های جنگ که در عمل کارکردهای اصلی و کانونی تلقی می‌شوند، جلوگیری کند. یکی از اولویتهای کنونی برای اصول و قواعد جنگ بزرگ، شناخت موانع آموزش چگونگی جنگیدن با چریکها بوده است.^(۳) ارتش آمریکا باید مداخله ایالات متحده را در جنگهای کوچک، شورش و ضدشورش و نیز ماهیت این نوع جنگها و عملیات، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. در صورت عدم شناخت و درک صحیح از پیوستگی تاریخی، سربازان آمریکایی مجبورند هر دفعه‌ای که با جنگ کوچک جدیدی مواجه می‌شوند، دوباره درسهای تاریخ را فرا بگیرند.

جنگهای سرخپوستان و شکست پارتیزانها (چریکها)

جنگهای سرخپوستان در قرن نوزدهم برخی درسها و تجارب را در زمینه ضدشورش می‌آموزاند و نشان می‌دهد که اصول راهنما برای جنگیدن با شورشیان می‌تواند آزمون زمان را قابل تحمیل کند. در صورت عدم وجود دکترین مدون و مقداری حافظه سازمانی برای جنگیدن با چریکها، ارتش اواخر قرن نوزدهم مجبور بود خود را در حرکت با تاکتیکهای سرخپوستان تطبیق دهد. مجموعه غیرمنسجمی از اصول جنگ با دشمن نامتعارف، از جنگهای سرخپوستان به وجود آمد که شامل موارد زیر بود:

- حصول اطمینان از هماهنگی نزدیک میان مقامات کشوری - لشکری در زمینه تلاشها برای برقراری صلح و آرامش؛
 - برقراری حاکمیت قاطع اما پدرسالارانه؛
 - اصلاح حوزه‌های اقتصادی و آموزشی.
- رفتار مناسب با زندانیان، توجه به حاکمان سرخپوست و پرهیز از کشتن زنان و کودکان (درسهایی که به صورت آزمون و خطا گرفته شده است) نیز برای هرگونه راه‌حل درازمدت، اساسی تلقی می‌شود. ژنرال جورج کروک کارآزموده‌ترین فرمانده جنگجویان بر ضد سرخپوستان، تاکتیک نفوذ دادن گروههای کوچکی از قبایل خودی آپاچی به درون گروههای شورشی قبایل آپاچی را به منظور از بین بردن اراده و مختل کردن توان آنها به لحاظ روانی و از توان انداختن آنان، ابداع و طراحی کرد. همین شیوه

به شکلی دیگر در مورد فیلیپینی‌ها در جریان جنگ معروف جنگ موز و نیز در جریان جنگ ویتنام مورد استفاده قرار گرفت.

در کتاب آندرو جی. برتیل با عنوان «عملیات ضدشورش ارتش آمریکا و دکترین عملیات احتیاطی» در سالهای ۱۹۴۱-۱۸۶۰ یکی از بهترین آثار را در زمینه نقش ارتش آمریکا در جنگهای سرخپوستان، کتاب کاپیتان راندولوف بی. مارسی با نام «مسافر دشت: جزوه راهنما برای مأموریت‌های عملیات زمینی» با عبارت: «شاید مهم‌ترین اثر منحصربه‌فرد در زمینه انجام عملیات زمینی چاپ شده با حمایت وزارت جنگ»، توصیف می‌کند.^(۵) در حقیقت، کتاب مارسی یک جزوه راهنما در زمینه چگونگی آمادگی، حرکت، سازماندهی و اردوکشی در دشت و یک کتابچه آموزشی مقدماتی در زمینه چگونگی جنگیدن با سرخپوستان است. مارسی در تدوین اصول برقراری ثبات، به تجربیات خودش در مرزها و نیز تجارب ترکیه و فرانسه در عملیات برقراری ثبات در آفریقای شمالی نظر داشته است. وی به نتایج زیر دست یافته بود:

- پراکندگی بیش از حد، نیروی خلاقیت و ابتکار ضدشورش را از بین می‌برد، آسیب‌پذیری آنها را افزایش داده، روحیه آنها را تضعیف می‌کند.
- تحرک یک الزام است. (استفاده پیاده‌نظام از اسب و قاطر یکی از روشهای افزایش تحرک در طول آن دوره بود).
- غافلگیری بسیار اهمیت دارد. (به‌کارگیری نیروهای متحرک سواره یکی از بهترین روشها برای مقابله با سرخپوستان در حال فرار بود).

کتاب «مسافر دشت» یک پیام اصلی دارد که هنوز هم کاربرد دارد و آن پیام این است: سربازان باید دارای اتکا به نفس، فردیت و تحرک سریع همانند شورشیان، همراه با آموزشها و تعلیمات متعارف نظامی باشند.

شورش فیلیپین

در جریان شورش فیلیپین از سال ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲، ارتش آمریکا به موفقیت دست یافت و شالوده روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز را میان ایالات متحده و فیلیپین پایه‌ریزی کرد. آنتونی جیمز خوزه محقق جنگ چریکی می‌گوید: «در آن زمان هیچ‌گونه هواپیمایی که ناگهان با غرش خود روستاهای بی‌پناه را بمباران کند نبود، هیچ هواپیمای ۵۲- بی‌نبرد، هیچ‌گونه بمب ناپالم نبود، هیچ نوع آتش انبوه توپخانه و تلفات و

خسارات غیرنظامی وجود نداشت، بلکه به جای آن آمریکاییها به یک جنگ غیرمتمرکز متشکل از واحدهای متحرک کوچک که مسلح به تفنگ بودند و از سوی بومیان فیلیپین حمایت می شدند، دست زدند و در جریان آن، چریکهایی را که به طور روزافزونی هم از سوی افراد بی تفاوت یا بر اثر مخالفت و دشمنی اکثر مردم منزوی و طرد شده بودند و هم به دلیل تجمیع دهقانان پراکنده و تبدیل آنها به گروههای اسکان یافته متمرکز، منزوی شده بودند، شکار می کردند.^(۷)

ارتش آمریکا در آن عملیات آموخت که :

- از انجام مأموریتها با استفاده از واحدهای بزرگ جستجو و شناسایی و انهدام خودداری کند؛ چرا که این گونه مأموریتها در زمینه عملیات ضدشورش نتایج معکوس به همراه داشت.
- به کارگیری دیده بانان و جاسوسان بومی و نیروهای شبه نظامی را به منظور گسترش و استمرار گشت و شناسایی به حداکثر برساند.
- پشتیبانی و حمایت مردمی را از طریق تمرکز بر روی بازسازی بیمارستانها، مدارس و زیرساختهای مورد نیاز مردم بسیج کند.

ارتش آمریکا مشروعیت رژیم فیلیپین را که از آن حمایت می کرد، از طریق دادن اجازه به شورشیان سابق برای تشکیل احزاب سیاسی ضد رژیم، تقویت کرد. ماکس بوت در یک بررسی (که برنده جایزه نیز شده است)، موفقیت ایالات متحده را در فیلیپین، به کاربرد سنجیده و حساب شده مشوقها و عوامل بازدارنده نسبت می دهد: ارتش از گشتهای تهاجمی و زور برای تعقیب و سرکوب شورشیان استفاده می کرد، اما این ارتش با شورشیان دستگیر شده به خوبی رفتار می کرد و از طریق راه اندازی مدارس و بیمارستانها و رسیدگی به وضعیت بهداشتی، در میان توده مردم حسن اعتماد ایجاد می کرد.^(۸)

سرتیپ جان جی. پرشینگ به فیلیپین برگشت و از سال ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۳ به عنوان حاکم نظامی استان مورو خدمت کرد. وی برای آرام کردن موروها، درسهایی را که به عنوان یک سروان در جریان شورش فیلیپین آموخته بود به کار گرفت. او یک نیروی پلیس متشکل از نیروهای بومی وفادار ایجاد و سعی کرد فقط از نیروی نظامی استفاده نکنند. او «احساس کرد که شناخت آداب و رسوم و عادات مردم مورو برای رفتار

موفقیت‌آمیز با آنها ضروری است و راه فوق‌العاده طولانی را برای شناخت جامعه و فرهنگ مردم مورو طی کرد.^(۹)

ژنرال پرشینگ همچنین ضرورت درگیر ساختن نیروهای آمریکایی را در سطح توده مردم درک کرد. او جوانب اجتماعی سیاسی را فهمید و متوجه شد که برخی مواقع باید اهداف نظامی با مردم هماهنگ شود. بوت می‌گوید: «او گروه‌های کوچکی از نظامیان را در سراسر خاک این منطقه اعزام کرد تا همزیستی مسالمت‌آمیز با قبایلی که خواهان کشت مواد مخدر، تولید چوب جنگلی یا کشاورزی بودند، تضمین کند.»^(۱۰) در جریان اولین مأموریت پرشینگ در فیلیپین به عنوان یک سروان، به او اجازه داده شد به درون پادشاهی ممنوعه وارد شود و موروها او را یک موروی بومی ساختند؛ افتخاری که تا آن زمان به هیچ سفیدپوستی اعطا نشده بود.

آمریکای لاتین و مجمع‌الجزایر کارائیب

با وجودی که نیروی زمینی آمریکا پس از مواجهه با هر شورشی می‌بایست چگونه جنگیدن را دوباره می‌آموخت، ولی تفنگداران دریایی تجارب جنگ چریکی خود را به دست آورد و این تجارب را در جزوه آموزشی سال ۱۹۴۰ خود تحت عنوان «کتابچه راهنمای جنگ‌های کوچک» تدوین کرد.^(۱۱) درسهایی که تفنگداران دریایی آمریکا فراگرفتند؛ یعنی گشتهای شناسایی پیشرو گارد ملی نیکاراگوئه بر ضد چریک‌های آگوستوسزار ساندینو، به عنوان پایه‌ای برای عملیات ضدشورش آنها در ویتنام به خوبی مورد استفاده قرار گرفت.

از تجارب کسب شده در هائیتی، جمهوری دومینیکن و نیکاراگوئه در طول اولین بخش قرن بیستم، تفنگداران دریایی آمریکا آموختند که بر خلاف جنگ متعارف، در جنگ کوچک، هیچ‌گونه منطقه عملیاتی تعیین شده یا خط مشخص یا صحنه عملیاتی وجود ندارد. در این جزوه بیان می‌شود که هرگونه تأخیر در به‌کارگیری نیروی نظامی ممکن است به عنوان نقطه ضعف تعبیر شود اما کاربرد بی‌رحمانه زور هم مناسب نیست. «درجنگ‌های کوچک؛ تحمل، همدردی و مهربانی در روابط ما با توده‌های مردم باید مسئله اصلی باشد.»^(۱۲)

این کتابچه راهنما به نیروهای نظامی آمریکا تأکید می‌کند تا جایی که عملاً امکان‌پذیر است قبل از هر چیز برای اعاده نظم و قانون هر تعداد از نیروهای بومی را

که می‌توانند به کار گیرند. همچنین بر اهمیت تمرکز روی توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم بیش از تمرکز بر روی انهدام و نابودی عمده تأکید می‌کند. علاوه بر اینها اهمیت گشتهای تهاجمی عملیاتی، برقراری امنیت برای مردم و جلوگیری از پناه دادن به شورشیان را نیز خاطرنشان می‌سازد؛ چرا که هدف در این گونه موارد، کسب نتیجه با حداقل کاربرد نیروی نظامی و حداقل تلفات غیرنظامی است.

درسهایی از ویتنام

اکثر آمریکاییها هنگامی که در مورد ویتنام تأمل می‌کنند؛ احتمالاً به یاد ژنرال ویلیام سی. وستمورلند و آمریکایی کردن جنگ و مأموریت‌های گسترده شناسایی و انهدام و جنگ فرسایشی می‌افتند. ولی در آنجا جنگ دیگری هم بود و آن جنگ ضدشورش و عملیات برقراری ثبات که در آن بسیاری از نیروهای ویژه، تفنگداران و مستشاران نظامی دیگر روشهای جنگ کوچک را با میزانی از موفقیت به کار گرفتند.

هنگامی که در سال ۱۹۶۸، ژنرال کریتون آبرام فرمانده مرکز فرماندهی کمکهای نظامی در امور ویتنام شد، از طریق اتخاذ رویکرد جنگی و تمرکز روی عملیات برقراری ثبات و آرام‌سازی، به رویکرد جنگیدن همزمان در دو جبهه پایان داد. هرچند که در آن موقع برای بازگرداندن حمایت سیاسی برای ادامه جنگ که در سالهای فرماندهی ژنرال وستمورلند به هدر رفته بود، بسیار دیر شده بود. با وجود این، استراتژی منسجم و هماهنگ ژنرال آبرام برای پاکسازی و در دست گرفتن نواحی روستایی از طریق آرام‌سازی و تأمین امنیت مردم به اجرا درآمد. ژنرال آبرام، رویکرد خود را بر پایه «برنامه برقراری ثبات و توسعه درازمدت ویتنام جنوبی» بر اساس بررسی صورت گرفته از سوی ستاد ارتش در سال ۱۹۶۶، بنا نهاد.^(۱۴) تجارب نیروهای ویژه در سازماندهی گروههای دفاع نامنظم غیرنظامی (CIDG) طرح عملیاتی مشترک (CAP) و طرح ژنرال آبرام به منظور گسترش عملیات نظامی و توسعه و پشتیبانی انقلابی (بعدها روستایی) اقدامات برقراری ثبات و آرام‌سازی، درسهایی ارزشمندی برای عملیات جاری و آینده ضدشورش ارائه می‌کند.

در طول جنگ ویتنام، واحد پنجم نیروهای ویژه آمریکا، نیروهای تهاجمی و عملیاتی سیار گروه دفاع نامنظم غیرنظامی و گروهانهای شناسایی متشکل از افراد قبایل اقلیتهای قومی ساکن در مناطق کوهستانی و مرزی را آموزش می‌دادند و رهبری

می‌کردند. این نیروها عملیات گشت شناسایی واحدهای کوچک را انجام می‌دادند و از پایگاههای خانگی خودشان در مناطق مرزی در مقابل ویت کونگ‌ها (VC) و واحدهای منظم ارتش ویتنام شمالی (NVA) دفاع می‌کردند.

از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۷ فرماندهان منطقه‌ای ایالات متحده، واحدهای تحت فرماندهی نیروهای ویژه را در مأموریت‌های طولانی مدت شناسایی یا در صورت کمبود نیرو به عنوان عناصر امنیتی واحدهای منظم به‌طور فزاینده‌ای به کار می‌گرفتند. نوع دیگری از نیروهای گروه دفاع نامنظم غیرنظامی موسوم به نیروهای چریکی سیار، مناطق استقرار پایگاههای دشمن را مورد حمله قرار می‌دادند و بر ضد واحدهای منظم دشمن از تاکتیکهای چریکی جنگ و گریز استفاده می‌کردند. نیروهای ویژه ارتش آمریکا همچنین به‌طور گسترده‌ای از میان قبایل نانگ برای واحدهای دلتا، سیگما و اومگا که نیروهای شناسایی و واکنش تحت فرماندهی نیروهای ویژه بودند، نیرو جذب می‌کرد.

طرح گروه دفاع نامنظم غیرنظامی نقش مهمی در عملیات جنگی ایفا کرد. حدود ۲۵۰۰ سرباز در واحد پنجم نیروهای ویژه و ۵۰ هزار نفر جنگجو از میان قبایل را جذب، فرماندهی و در دشوارترین و خطرناک‌ترین منطقه ویتنام وارد عمل کرد. گشتهای مرزی و نفوذ گروه دفاع نامنظم غیرنظامی، اطلاعات تاکتیکی موثقی جمع‌آوری و امنیت مردم را در مناطقی که ممکن بود در صورت عدم حضور آنها به دشمن بپیوندند، تأمین می‌کرد.^(۱۵)

طرح عملیات مشترک تفنگداران دریایی ابتکار دیگری بود که توانمندی ارتش آمریکا را در تأمین امنیت مردم به‌طور چشمگیری افزایش می‌داد و اطلاعات تاکتیکی بهتری را جمع‌آوری می‌کرد. بر اساس طرح عملیات مشترک، یک گروه از تفنگداران دریایی یک گردان از نیروهای بومی محلی را اداره می‌کردند. این گردان مشترک تفنگداران دریایی و نیروهای بومی در روستا محل استقرار گردان آموزش می‌دیدند، گشت و شناسایی انجام می‌دادند، از روستا دفاع می‌کردند و با هم زندگی می‌کردند. مأموریت‌های طرح عملیات مشترک عبارت بود از:

- انهدام زیرساختهای ویت‌کنگ‌ها در داخل روستا یا دهکده حوزه مسئولیت آن؛

- تأمین امنیت عمومی و کمک به حفظ نظم و قانون؛
- حفاظت از تأسیسات و زیرساختهای خودی؛
- حفاظت از پایگاهها و خطوط ارتباطی در درون روستاها و دهکده‌های حوزه استحفاظی؛
- سازماندهی شبکه‌های اطلاعاتی محلی؛
- مشارکت در عملیات شهری و انجام تبلیغات بر ضد ویت‌کنگ‌ها.

عملیات شهری نقش مهمی در عملیات نابودی ویت‌کنگ‌ها ایفا کرد؛ چرا که در جریان این اقدامات، اطلاعات مهمی در مورد فعالیتهای دشمن از طریق افراد محلی به دست آمد. از آنجا که طرح عملیات مشترک از روستاییان در برابر عملیات تلافی‌جویانه حفاظت می‌کرد، این اقدام برای جمع‌آوری اطلاعات از افراد محلی، ایده‌آل محسوب می‌شد. تمرکز تفنگداران دریایی برای برقراری آرامش در مناطق پرجمعیت، مانع از آن می‌شد که چریکها مردم محلی را برای گرفتن برنج، اطلاعات و پناهگاه تحت فشار قرار دهند. تفنگداران دریایی یک روستا را به این طریق، پاکسازی و تأمین می‌کردند و پس از آن، منطقه تأمین شده را گسترش می‌دادند.

واحدهای عملیات مشترک در کشتن ۷/۶ درصد نیروهای دشمن شرکت داشتند، در حالی که تنها ۱/۵ درصد نیروهای حاضر در ویتنام را تشکیل می‌دادند. طرح اقدام مشترک، نیروها و فرماندهی را با حداقل نفرات از ارتش آمریکا به کار می‌گرفت؛ ضمن اینکه حداکثر استفاده را از نیروهای بومی می‌کرد. سرمایه‌گذاری ناچیز نیروهای ایالات متحده در سطح روستاها، پیشرفتهای عمده‌ای در امنیت محلی و اطلاعات منطقه به وجود می‌آورد.^(۱۶)

با وجودی که عملیات غیرنظامی و توسعه و پشتیبانی سریع (CORDS) در سال ۱۹۶۷ تحت نظارت فرماندهی کمکهای نظامی ویتنام (HACV) هماهنگ می‌شد، ژنرال آبرام و ویلیام کلبی مدیر برنامه عملیات غیرنظامی و توسعه پشتیبانی سریع، این برنامه را گسترش دادند و با افراد مناسب و منابع خوب، روی آن سرمایه‌گذاری کردند. بر اساس رویکرد ژنرال آبرام مبنی بر اجرای یک جنگ در ویتنام، عملیات غیرنظامی و توسعه و پشتیبانی سریع، نظارت و سرپرستی برای عملیات آرام‌سازی را فراهم آورد. پس از سال ۱۹۶۸، ژنرال آبرام و کلبی عملیات غیرنظامی و توسعه و پشتیبانی سریع و

برقراری آرامش را به عنوان اقدامی اصلی مورد توجه قرار دادند. برنامه احیا شده توسعه شهری و روستایی، پشتیبانی فزاینده، افزایش مستشاران و بودجه‌های لازم را برای پلیس و نیروهای منطقه‌ای (یگانهای منطقه‌ای و نیروهای مردمی) فراهم آورد. روند جدید تأکید بر توسعه روستایی به مشاوران نظامی و غیرنظامی و آژانس آمریکایی توسعه بین‌المللی این امکان را داد که با هم‌تایان ویتنامی خود در سطوح روستایی و استانی در جهت بهبود امنیت محلی و توسعه زیرساختها بهتر همکاری کنند.

از بین بردن زیرساختهای ویت‌کنگ برای عملیات آرام‌سازی حیاتی بود. رویکرد کلبی - یعنی عملیات تقویت شده آرام‌سازی - در برگیرنده برنامه‌ای با عنوان «قنوس» بود که به منظور از بین بردن زیرساختهای ویت‌کنگ طراحی شده بود. هرچند این برنامه با انعکاس نامناسب مطبوعاتی مواجه شد، اما به کار گرفتن واحدهای سابق شناسایی استانی بومی ویت‌کنگ جهت انهدام شبکه زیرزمینی مخفی دشمن کاملاً مؤثر بود. عملیات تقویت شده آرام‌سازی توسط برنامه عملیات غیرنظامی و توسعه و پشتیبانی سریع عمدتاً بر روی امنیت منطقه‌ای از بین بردن زیرساختهای ویت‌کنگ و پشتیبانی از برنامه دفاع از خود و حکومت بر خود در سطح محلی بود. عملیات تقویت شده آرام‌سازی که در نوامبر سال ۱۹۶۸ شروع شد به دولت ویتنام (GVN) کمک کرد اکثر مناطق روستایی را تا اواخر سال ۱۹۷۰ تحت کنترل خود درآورد. «جنگ دیگر» - یعنی عملیات آرام‌سازی - عملاً با پیروزی همراه شده بود. اعضای چهارمیلیونی «ارتش مردمی دفاع از خود» که به ۶۰۰ هزار سلاح مسلح بودند، نمونه‌هایی از تعهد مردم به حکومت ویتنام بود. یگانهای منطقه‌ای و مردمی نیز پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای را تجربه می‌کردند. بر اساس طرح عملیات غیرنظامی و توسعه و پشتیبانی سریع، این نیروهای مردمی، امنیت داخلی مناطق جمعیتی روستایی را تأمین می‌کردند. سیستم ارزیابی روستایی مرکز فرماندهی کمکهای نظامی ویتنام، هرچند به صورت ناقص و کمی، نشان می‌داد که در فاصله سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ اقدامات برنامه عملیات غیرنظامی و توسعه و پشتیبانی سریع روستایی نقش مهمی در آرام‌سازی در ۲۶۰۰ روستا (با جمعیتی برابر با ۳ میلیون نفر) داشته است.

شاخصهای عملی‌تر موفقیت عملیات تقویت شده آرام‌سازی، کاهش موارد اخاذی و جذب نیروی ویت‌کنگ در ویتنام جنوبی و کاهش میزان مواد غذایی گرفته شده از

روستاییان بود. با وجود این، اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، عوامل دیگری نیز در کنترل حکومت ویتنام بر مناطق روستایی نقش داشت. عملیات تت در ژانویه ۱۹۶۸ و عملیات مینی تت در مه ۱۹۶۸ منجر به تلفات ویرانگر نیروهای ویت کنگ در جنوب شد و به مرکز فرماندهی کمکهای نظامی به ویتنام (MACV) و نیز طرح عملیات غیرنظامی توسعه و پشتیبانی سریع امکان داد که عملیات آرام سازی تشدید شود. از این گذشته، روشهای بی رحمانه دشمن (از جمله، قتل عام مردم در هیو) در جریان عملیات تت، مردم غیرنظامی در ویتنام جنوبی را شوکه کرد و تمایلی ایجاد کرد که شیوه‌های خشونت آمیزتر سربازگیری را بپذیرند.

مرگ هوشی مینه در سپتامبر ۱۹۶۹ نیز شاید در کیفیت و جهت گیری رهبری حکومت ویتنام تأثیر داشت.^(۱۸)

طرح گروه دفاع نامنظم غیرنظامی، عملیات مشترک و عملیات غیرنظامی و توسعه و پشتیبانی سریع، کیفیت و کمیّت نیروهای موجود را برای انجام عملیات ضدشورش افزایش داد، گشت و شناسایی واحدهای کوچک را بهبود بخشید و در نتیجه محتوا، گستره و کیفیت اطلاعات به دست آمده را ارتقا داد. تنها می توان تصور آن را کرد که اگر طرح عملیات مشترک و گروه دفاع نامنظم غیرنظامی در سال ۱۹۶۴ زیر نظر مرکز فرماندهی کمکهای نظامی به ویتنام و برنامه عملیات غیرنظامی و توسعه و پشتیبانی سریع قرار گرفته بود و ژنرال آبرام و کلبی فرماندهی این عملیات را برعهده گرفته بودند، سرنوشت جنگ چگونه رقم می خورد. درسهای برگرفته شده از این طرحها و برنامه‌ها امروز نیز مناسب است. بهبود کمیّت و توانمندیهای نیروهای محلی، اتخاذ رویکرد نظامی - غیرنظامی منسجم و هماهنگ و افزایش امنیت مردم همچنان جز اهداف اصلی در افغانستان و عراق است.^(۱۹)

با وجود این، طرحها و برنامه‌های اجرا شده در دوره جنگ ویتنام بدون نقص نبود. دو مشکل دائمی، اجرای برنامه عملیات غیرنظامی و توسعه و پشتیبانی سریع را با مزاحمت و مانع روبه‌رو می ساخت. خصومت میان ویتنام جنوبی و گروههای اقلیت قومی که نیروهای عملیاتی برنامه عملیات غیرنظامی و توسعه و پشتیبانی سریع را تشکیل می دادند، اقدامات آمریکا را در واداشتن نیروهای ویژه جمهوری ویتنام به اجرای برنامه، با مانع مواجه می کرد. در نتیجه، واحد پنجم نیروهای ویژه ایالات متحده

آمریکا نتوانست یک سازمان کارآمد همانند خودش ایجاد کند. حتی برنامه‌های عملیات مشترک تفنگداران دریایی کاملاً مؤثر نبود. در برخی موارد، تأثیرات برنامه‌های عملیات مشترک در بهترین حالت، گذرا و کوتاه‌مدت بود؛ چرا که روستاییان برای امنیت خود به آنها وابسته شده بودند. در موارد دیگر بویژه قبل از آنکه ژنرال آبرام بر آموزش نیروهای مردمی تأکید کند، آموزش ناکافی و تجهیزات نامناسب، آنها را به‌طور عذاب‌آوری در دفاع کردن از روستاهایشان بدون پشتیبانی تفنگداران دریایی آمریکا ناتوان ساخته بود. از این گذشته، تا سال ۱۹۶۷ عملیات غیرنظامی و توسعه و پشتیبانی سریع تحت نظارت فرماندهی کمکهای نظامی ایالات متحده صورت نمی‌گرفت که این ناهماهنگی، عملاً دورنمای دستیابی به هماهنگی اقدامات و اهداف را تضعیف کرده بود. ورود ژنرال آبرام این مشکل را از طریق فراهم کردن امکان نظارت فرماندهی کمکهای نظامی ایالات متحده را بر عملیات غیرنظامی و توسعه و پشتیبانی سریع و نیز یگانهای منظم نظامی مرتفع کرد.

به تأخیر انداختن شکست

در حال حاضر، نیروی زمینی در حال اجرای عملیات ضدشورش و آموختن سازگاری با شورش و ضدشورش از نزدیک می‌باشد. این یک دلیل واقعاً قانع‌کننده و محکم برای افزایش عمق و وسعت دانش ارتش آمریکا در زمینه عملیات ضدشورش است. ارتش ایالات متحده به‌ویژه نیروی زمینی باید فرهنگی را ایجاد کند که بر علمیات برقراری ثبات و ضدشورش در میان مأموریت‌هایش اهمیت بدهد.

English References

- 1_ Robert Taber, *The War of the Flea: Guerrilla Warfare in Theory and Practice* (New York: Lyle Stuart, Inc., 1965), 27-28.
- 2_ See Robert M. Cassidy, "Prophets or Praetorians: The Uptonian Paradox and the Powell Corollary", *Parameters* (Autumn 2003), 132-33.
- 3_ For a short discussion on military culture and big-war preferences, see Cassidy, *Russia in Afghanistan and Chechnya: Military Strategic Culture and the Paradoxes of Asymmetric Conflict* (Carlisle, PA : U.S. Army Strategic Studies Institute, 2003), 8, 54, 60.
- 4_ Sam C. Sarkesian, *America's Forgotten Wars: The Counterrevolutionary Past and Lessons for the Future* (Westport, CT: Greenwood press, 1984), 245.
- 5_ Andrew J. Birtle, *U.S. Army Counterinsurgency and Contingency Operations Doctrine 1860-1941* (Washington, DC: U.S. Army Center of Military History, 1988), 55-92; CPT Randolph B. Marcy, *The Prairie Traveler : A Handbook in Overland Expeditions* (Bedford, MA: Applewood Books, January 1988).
- 6_ Birtle, 64-65.
- 7_ Anthony James Joes, *America and Guerrilla Warfare* (Lexington: University Press of Kentucky, 200), 120-123.
- 8_ Max Boot, *Savage Wars of Peace : Small Wars and the Rise of American Power* (New York : Basic Books, 2003), 126.
- 9_ Sarkesian, 178-180.
- 10_ Ibid.
- 11_ Ibid.
- 12_ U.S. Marine Corps (USMC), *Small Wars Manual* (Washington, DC: Government Printing Office, 1940), 1-1-1-31; USMC Combat Development Command, *Small Wars* (Quantico, VA: U.S. Marines Corps, 2004 Draft), iij-iv; Boot, "A Century of Small Wars Showa

- They Can Be Won”, New York Times Week in Review, 6 July 2003.
- 13_ Ibid.
 - 14_ U.S. Department of the Army, A program for the Pacification and Long-Term Development of of South Vietnam (Washington, DC: U.S. Department of Defense, 1966), 1-9; Lewis Sorley, A Better War (New York: Harcourt Brace and Company, 1999), 10-125.
 - 15_ Jeffrey J. Clarke, Advice and Support: The Final Years (Washington, DC: U.S. Army Center of Military History, 1988), 196-207.
 - 16_ Frank Pelli, “Insurgency, Counterinsurgency, and the Marines in Vietnam”, Unpublished Paper, USMC Command and Staff College, Quantico, VA, 1990, 13-16; Brooks R. Brewington, “Combined Action Platoons: A Strategy for Peace Enforcement”, Unpublished Paper, USMC Command and Staff College, Quantico, VA, 1996, 13-19.
 - 17_ Sorley, 22-23, 64-67.
 - 18_ Ibid., 64-67, 72-73, and 217-24.
 - 19_ Ibid., 1.
 - 20_ Clarke, 207; Keith F. Kopets, “The Combined Action Program: Vietnam”, Military Review (July-August 2002), 78-79.
 - 21_ Mao Tse-Fung, cited in E. L. Katzenbach, Jr., “Tim, Space, and Will: The Political-Military Views of Mao Tse-Tung” in the Guerrilla and How to Fight Him, ed. T.N. Greene (New York: Praeger, 1962), 17.



پرو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی